

# الماس کوه نور در رهگذر تاریخ

○ اعظم مظاهری



○ الماس کوه نور در رهگذر تاریخ

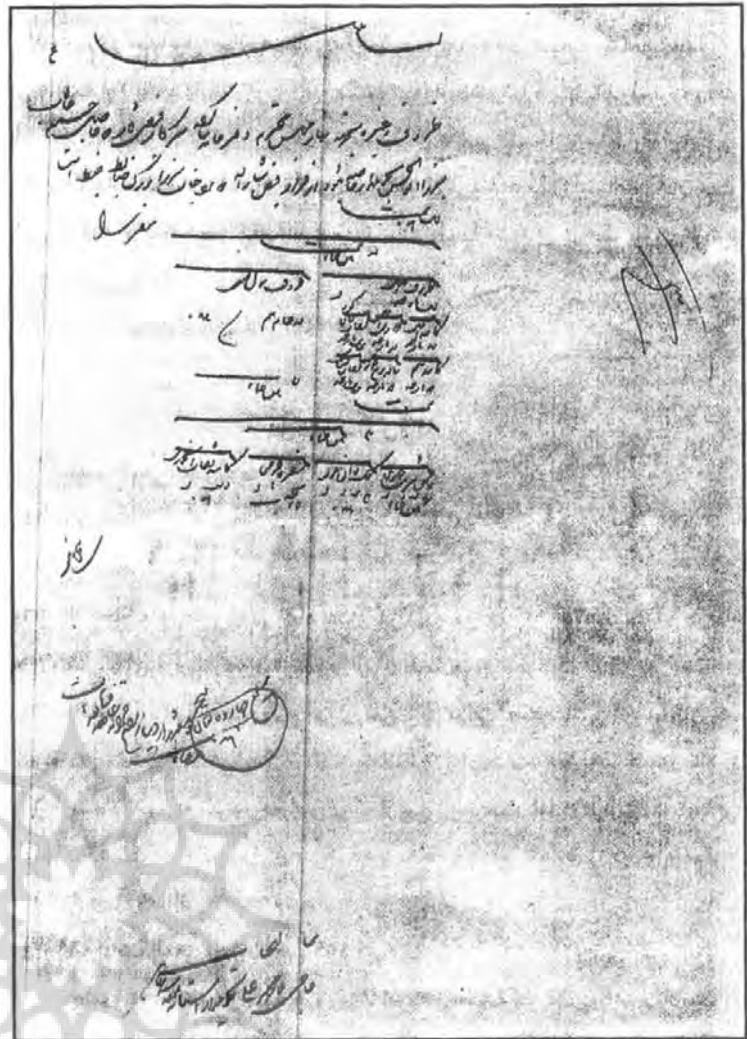
○ تألیف: ایرج امینی

○ ترجمه: عبدالرضا هوشنگ مهدوی

○ ناشر: پیکان، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۲، ۳۲۸

○ ص، ۲۲۰۰۰ ریال

○ شابک: ۹۶۴-۳۲۸-۳۴۹-۶



تصویری از مجموعه اسناد خانواده و موقوفه شاهویردی خان

ظهیرالدین محمد بابر هیچ گاه مالک کوه نور نبوده و به زحمت آن را لمس کرده بود، اما نظر به اینکه نخستین فردی است، که در خاطراتش از آن نام برده، نام وی از نام الماس افسانه‌ای جدایی‌ناپذیر است و در همه داستان‌های مربوط به آن برده می‌شود. به خصوص اینکه این سنگ گرانبها پیش از آنکه به نام کنونی‌اش شهرت یابد «الماس بابر» نامیده می‌شد. بابر بنیانگذار سلسله تیموریان هند که به مغولان کبیر شهرت دارند، در سال ۱۴۹۴ در ۱۲ سالگی به جانشینی پدر خود منصوب شد. پس از آنکه در سال ۱۵۲۶ در جنگ با ابراهیم لودی پیروز شد، پسر خود همایون را به آگرا فرستاد تا خزانه ابراهیم لودی را تسخیر نماید و خودش راهی دهلی شد. همایون آگرا را محاصره کرد و به دلیل ندیده گرفتن خطای همسر و فرزندان مهاراجه گوالیور که قصد فرار از قلعه را داشتند، هدایایی از سوی آنها دریافت کرد که یکی از این هدایا الماس مشهوری بود که از سلطان علماءالدین خلج گرفته بودند. ارزش این جواهر و سایر سنگ‌های قیمتی که به همایون داده شد،

سیستان که در اداره آستان قدس رضوی موجود است صحبت از تصحیح کتاب تاریخ سیستان شده است» نویسنده با بازخوانی این نامه‌ها به لغات و اصطلاحاتی اشاره نموده که معنی آن در فرهنگ‌های لغت نیامده است. از دیگر مقالات، دفتر اسناد به مقاله خانم الهه محبوب با عنوان بازخوانی یک سند تاریخی از اواخر قرن ۱۲ ه. اختصاص دارد. این سند قباله ازدواجی است که در مجموعه اسناد خاندان علم در مرکز اسناد آستان قدس رضوی نگهداری می‌شود. آخرین مقاله این کتاب «مدارس علمیه مشهد به روایت تصویر» است که نویسندگان آن الهه محبوب و مجید داوطلب می‌باشند. این عکس‌ها در حدود سال‌های ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۸ چاپ شده است. در این کتاب علاوه بر مقالات فوق، دست خط علمایی چون شیخ فضل الله نوری به شوکت الملک علم تاریخ ۱۳۲۲ ق، پیام تسلیت آیت الله کاشانی، نامه آیت الله محمدرضا کلباسی به اداره نظمی، پاسخ آیت الله میلانی به آیت الله فیض گنابادی و نامه آیت الله محمدرضا موسوی گلپایگانی به اهالی فارسان چاپ شده است.

مقاله پنجم معرفی مجموعه اسناد خانواده و موقوفه شاهویردی خان، نوشته رجبعلی یحیایی می‌باشد. نویسنده در مقدمه مقاله با اشاره به خانواده شاهویردی خان مهمترین موضوعات مقاله را ارائه اجمالی از تاریخچه خانواده و موقوفات آنان و موضوع اسناد و... ذکر می‌کند. نویسنده این اسناد را در ۴۵ موضوع دسته بندی نموده که اولین موضوع حکم شاه سلطان حسین صفوی (مورخ شوال المکرم ۱۱۲۸ ق) و انتصاب محمذبیدع خادم آستانه مقدسه به سمت مدرسی آستانه است. در این مقاله با تحقیقاتی که نویسنده در اسناد نموده شجره نامه خانواده شاهویردیخان را پیدا کرده است. ملک الشعرا بهار و تصحیح تاریخ سیستان عنوان مقاله خانم فاطمه جهانپور می‌باشد. در این مقاله سعی و تلاش نویسنده بر این است تا با بررسی تحولات زندگی ملک الشعرا بهار به موضوع مقاله بپردازد. «نخستین کتابی که بهار تصمیم به تصحیح آن گرفت کتاب گرانقدر تاریخ سیستان بود. در نامه‌های ملک الشعرا بهار به محمد ابراهیم خان علم حکمران قایبات و

به اندازه‌ای بود که یک متخصص الماس آن را برابر با همهٔ هزینه‌های جهان در ظرف دو روز و نیم تخمین زد. همایون آن را در آگرا به بابر تقدیم کرد ولی بابر آن را به عنوان پاداش به وی بازگرداند.

با مرگ بابر در سال ۱۵۳۰، پسرش همایون جانشین وی شده و با رقیب خطرناکی به نام شیرخان روبرو گردید و چون مورد تعقیب او قرار گرفت به لاهور پناه برد. پس از ۴ سال آوارگی به پیشنهاد بهرام بیگ سردار خود که از یک قبیلهٔ ایرانی بود، راهی ایران و دربار شاه تهماسب صفوی شد و در ازای کمک شاه تهماسب به او برای به دست آوردن تاج و تخت از دست رفته‌اش، الماس بابر و یاقوت‌های بدخشان را در جعبه‌ای از صدف نهاده و به تهماسب داد، زیرا عنوان می‌کرد که دلش نمی‌خواهد مدیون شاه ایران باشد. بدین سان او با ارزش‌ترین دارایی‌های خود را فدای تهماسب کرد.

سه سال پس از عزیمت همایون از ایران، یعنی در سال ۱۵۴۷، الماس بابر نیز ایران را به مقصد دکن و دربار برهان نظام شاه پادشاه احمدنگر ترک کرد، چون تهماسب آن را با وجود خستگی که داشته برای تبلیغ مذهب شیعه به برهان نظام شاه هدیه نمود. انتقال الماس به دکن را خورشاه سفیر پادشاه گلکنده در دربار ایران تأیید کرده است. در هر حال ردپای الماس بابر بیش از یک قرن در پیچ و خم‌های تاریخ و فرضیه‌های دیگر گم می‌شود تا نیمه قرن ۱۷ که آن را دوباره در دربار شاه جهان بازمی‌یابیم.

**حاکم کرن تک** فردی ایرانی و اهل اصفهان به نام محمدسعید معروف به «میرجمله» بود که در سن ۳۹ سالگی به گلکنده آمده و در آن جا اقامت گزیده بود. او با اجاره چند معدن الماس به زودی تبدیل به تاجری معروف شد و حکومت نواحی مختلف از جمله کرن تک را به دست آورد و بخش بزرگی از تجارت گلکنده با آسیای جنوبی و سواحل خلیج فارس را در دست گرفت. ترقی‌های روزافزون او موجب حسادت پادشاه گلکنده گردید و میرجمله با ارسال نامه‌ای به اورنگ زیب، نایب السلطنه دکن، از وی طلب حمایت نمود. میرجمله در نامه به اورنگ زیب گفته بود که من خدمتگزار شاه جهان هستم و حمایت او را درخواست دارم، اورنگ زیب هم گلکنده را گرفته و به دکن بازگشت. در حالی که میرجمله راهی دهلی گردید تا هدایایی را تقدیم شاه جهان نماید و از جمله این هدایا الماسی گرانبها بود که از معادن کرن تک به دست آمده بوده و بی‌شک میرجمله آن را از غارت معابد هندی به دست آورده بود. سال ۱۸۸۹ هنری بوربج، کارشناس مشهور هند، اعلام کرد: چه چیز

طبیعی‌تر از اینکه میرجمله الماس بابر را خریده یا در خلال آشوب‌هایی که در منطقه رخ داده آن را به دست آورده و به شاه جهان یا پسرش هدیه کرده باشد؟

سال ۱۷۰۵ با مرگ اورنگ زیب دورهٔ سلطنت پادشاهان ضعیف و لاپابلی آغاز می‌شود اما در سرتاسر این دوره الماس بابر در خزانه امپراتوری دهلی باقی ماند.

سال ۱۷۱۹ محمدشاه دوازدهمین امپراتور مغول هند بر تخت نشست در حالی که امپراتوری مغول غرق در انحطاط بود. همسایه او، ایران مثل قفقوس از میان خاکسترها تولدی دوباره یافت. **نادرشاه افشار** در سال ۱۷۳۹ لاهور را تصاحب کرد. او در جنگ کرنال **محمدشاه** را شکست داده و راهی دهلی گردید و در اقامتگاه خود از وفور سنگ‌های قیمتی که تخت طاووس را زینت می‌داد، شگفت‌زده شد. آیا تخت مزبور نمونه‌ای از جواهراتی زیباتر که در صندوق‌های خزانه امپراتوری پنهان شده بود از جمله الماس بابر نبود؟

نادر قبل از بازگشت به ایران درباری تشکیل داد و دستور خطبه خواندن به نام **محمدشاه** را داد و در همین مراسم بود که نادر به الماس بابر دست یافت. او که از مخفیگاه آن مطلع شده بود به ترفندی ماهرانه متوسل شد و به همتایش متذکر شد که یک رسم قدیمی ایجاب می‌کند که دستارهای‌شان را به نشانه دوستی تفویض نمایند. **محمدشاه** چاره‌ای جز اطاعت نداشت و این کار را انجام داد. نادر به اقامتگاه خود برگشت و دستار را گشود و سنگ گرانبهای «کوه نور» را که لابه‌لای آن پنهان شده بود کشف کرد. با مرگ نادر غارت اردوی او از سوی غارتگران سپاهش شروع شد. **احمدخان ابدالی** با مهارت به خیمه نادر رفت و پس از اطمینان یافتن از مرگ نادر، مهر سلطنتی را از انگشت او خارج کرد، کوه نور و دیگر اشیای قیمتی را نیز برداشت. روایت دیگر این است که چون احمدخان ابدالی خراسان را به **شاهرخ** داد، او هم در مقابل سیادت پادشاه افغانستان را قبول کرده و بخشی از جواهرات نادر را به او داده و تعلق کوه نور به او را تصدیق نموده است.

سال‌ها بعد زمانی که **آقا محمدخان** وارد مشهد شد و از شاهرخ جواهرات نادر، از جمله کوه نور را طلبید و حاضر نبود باور نماید که الماس پیش او نیست، بنابراین شاهرخ را به منظور افسای مخفیگاه آن شکنجه کرد و او زیر سخت‌ترین شکنجه‌ها جان سپرد.

احمدخان ابدالی مؤسس سلسله درانی و بنیانگذار افغانستان جدید، ۸ بار به هند حمله کرد که پنجمین آن مهمتر از بقیه بود در این نبرد

مهرایت‌ها را شکست داد و وارد پانی‌پت شد. در حالی که روی جبهه باشکوهی که به تن داشت الماس کوه نور می‌درخشید. **زمان شاه** جانشین وی هنگامی که با اتحاد مخالفان خود روبرو شد راهی پیشاور شد و کوه نور را نیز با خود برد و شب در قلعهٔ آشوک اقامت گزید. آشوک که از فتح کابل توسط محمودمیرزا، برادر زمان شاه مطلع شد برای جلب توجه محمود، زمان شاه را دستگیر کرد. ولی زمان شاه توانست قبل از حرکت به سوی کابل با همدستی زندانبان خود کوه‌نور را در حفره‌ای در دیوار پنهان نماید و در برابر شکنجه‌های محمود برای تحویل دادن کوه نور و جواهرات گفت آنها را قبل از رسیدن به کابل درون رودخانه‌ای افکنده‌ای است.

**شجاع میرزا**، برادر دیگر زمان شاه، توانست محمود را شکست دهد و زمان شاه را آزاد نماید. زمان شاه در عوض مخفیگاه جواهرات و کوه نور را به او گفت ولی مدت زمانی نگذشت که محمود دوباره به پادشاهی افغانستان رسید و شجاع به دست **عظامحمدخان** حاکم کشمیر اسیر شد. ولی قبل از دستگیری کوه نور را به همسر اصلی خود و فایبگم داد که در راولپندی پنجاب نزد مهاراجه آن جا رنجیت سینگ در تبعید بود. و فایبگم می‌ترسید که وزیر اعظم محمودشاه شوهرش را کور نماید به همین دلیل از رنجیت سینگ درخواست نمود او را از دست عطا محمدخان نجات دهد و در عوض کوه نور را بگیرد. به زودی شجاع از سیاهچال عظامحمدخان توسط سپاهیان رنجیت سینگ رهایی یافت و رنجیت کوه نور را طلب نمود. و فایبگم گفت کوه نور را برای تأمین هزینه آخرین لشکرکشی همسرش به گرو نزد تاجری گذاشته است. ولی این ترفند وی مؤثر واقع نشد و رنجیت سینگ به زور متوسل شد و در نهایت کوه نور را تصاحب کرد و تا مدت‌ها این الماس مشهور در اختیار حاکم پنجاب بود.

سال ۱۸۴۹ با الحاق پنجاب به حکومت انگلیسی هند، **دالیپ سینگ** ۱۱ ساله با قبول اعلامیهٔ **لرد دالهوری** مبنی بر پایان یافتن استقلال پنجاب، الماس کوه نور را به ملکهٔ انگلیس تقدیم کرد. بنابراین الماس کوه نور به کاخ باکینگهام منتقل و به ملکه ویکتوریا تقدیم گردید.

امروزه الماس معروف کوه نور همراه با دیگر اشیای گرانبهای متعلق به پادشاهی بریتانیا، در ویتروینی واقع در زیرزمین مخصوص جواهرات سلطنتی در برج لندن قرار دارد.

در طی سال‌های بعد، کشورهای هند، پاکستان و حتی ایران مدعی بازگشت الماس به کشورشان بوده‌اند امری که بیش از حد بعید به نظر می‌رسد.